



مقاله
شخصیت پروری
عطار در
الهی نامه
زهره احمدی پورناری

چکیده

عطار شاعر و عارف بزرگ قرن ششم، صاحب چند مثنوی ارزشمند عرفانی است. عطار در مثنویهای خود مطالب دشوار عرفانی را در قالب حکایت و تمثیل گنجانده است. بی شک عطار یکی از بزرگ‌ترین سراینده‌گان روایت‌های عرفانی است.

در این مقاله، هنر شخصیت‌پردازی عطار در الهی‌نامه بررسی می‌شود. این مقاله نشان می‌دهد که:

- استفاده از شخصیت دیوانگان (شوریدگان) بارزترین شگرد شخصیت‌پردازی عطار است.

شوریدگان به ظاهر ناقص عقل به راحتی جواز صریح‌گویی را می‌یابند.

- در این مقاله شخصیت سلطان محمود و چگونگی حضور او در الهی‌نامه بررسی می‌شود.

- در الهی‌نامه، از ابلیس و مجنون، حرف‌های تازه‌ای می‌شنویم و...

واژه‌های کلیدی: عطار - الهی‌نامه -

شخصیت‌پردازی - داستان.

شخصیت‌پردازی عطار، در الهی‌نامه

اشخاص ساخته شده‌ای (مخلوقی) را که در روایت ظاهر می‌شوند، شخصیت می‌نامند. شخصیت اعم از انسان، حیوان، شیء و هر چیز دیگری است.^۱ شخصیت یکی از مهم‌ترین عناصر داستان است. محوری است که «تمامیت قصه بر مدار آن می‌چرخد»^۲ و نویسنده افکار و عقاید خود را به زبان او بیان می‌کند.

الهی‌نامه یکی از گنجینه‌های آثار عطار - شاعر و عارف بزرگ قرن ششم - است؛ که حاوی دویست و شصت و چهار حکایت می‌باشد. اگر قصه را «نقل وقایع به ترتیب توالی زمان»^۳ بدانیم؛ این تعریف، حکایت را نیز دربر می‌گیرد. حکایت گونه‌ای از داستان است. حکایت برداشتی از صحنه‌ای مختلف زندگی است، برداشتی کوتاه اما برگزیده. عطار از بهترین حکایت‌پردازان ادب فارسی است. قدرت و نیروی تخیل او در حکایت‌پردازی «توانایی او در طراحی پیرنگ، شخصیت‌پردازی و انتقال گسترش داستان به ذهن خواننده؛ شاید همانند خود را در شاهنامه فردوسی بیابد و یکی دو شاهکار گرانسنگ دیگر ادبیات ما»^۴

عطار در حکایت‌پردازی، پیرو سنایی است. عطار، شیوه حکایت‌پردازی سنایی را به کمال رساند و یک قرن بعد، حکایت‌های عرفانی در مثنوی معنوی مولوی به اوج رسید. «مهم‌ترین تفاوت حکایت‌های عطار و مولوی در این است، که مولوی در خلال حکایات به ذکر مطالب عرفانی می‌پردازد اما عطار مطالب عرفانی

را در نتیجه پایانی حکایت می‌گنجانند.»^۵

در این مقاله به شخصیت‌پردازی عطار در الهی‌نامه می‌پردازیم:

دیوانگان بارزترین شگرد شخصیت‌پردازی عطار

دیوانگان از بارزترین شخصیت‌های الهی‌نامه هستند. بی تردید، جدی‌ترین سخنان و دلکش‌ترین حکایات این کتاب در مورد آنان است. حکایات شوریدگان، ناب‌ترین پیامها را منتقل می‌کنند. حکایت مربوط به شوریدگان، به علت لحن طنزآمیز آن، دلکش و جذاب واقع می‌شوند.

«استفاده از شخصیت شوریدگان به ظاهر ناقص عقل، یکی از شگردهای داستان‌پردازی عطار است؛ که به او فرصت می‌دهد، بدو هیچ دشوارگویی و ابهام، مطالب عرفانی خود را باز نماید. همچنین می‌توان انگیزه عطار در بهره‌برداری از شخصیت دیوانگان را با تجربه‌ای که او از سرنوشت عرفای قبل از خود داشته است، مرتبط دانست.»^۶

وی از سرانجام حسین بن منصور حلاج و عین‌القضات همدانی عبرت گرفت و سطحیات خود را بر زبان دیوانگان جاری ساخت تا متهم نباشد. در الهی‌نامه این گروه مجانبین عقلا با عناوین «شوریده»، «دیوانه» و «گستاخ درگاه» معرفی شده‌اند. در بین آنها تنها بهلول است که با نام خاص یاد شده است.

عطار در موارد زیر از شخصیت دیوانگان استفاده کرده است:

۱- بی پروا و صریح سخن گفتن با خدا

- دیوانه‌ای در کنار خانه خدا می‌گوید: اگر درم را نگشایی، به جای حلقه، سرم را بر در می‌زنم تا شکسته شود.^۷

- دیوانه‌ای به حق می‌گوید: اگر تو مرا دوست نمی‌داری، من به جز تو کسی را دوست ندارم.^۸

- دیوانه‌ای درباره مرگ و زندگی می‌گوید: خدایا تا کی می‌خواهی بیابوری و ببری؟ خدایا دلت از این آفریدن نگرفت؟^۹

- پهلول به ناحق متهم به قتل می‌شود. بر سر دار می‌گوید: خدایا تو این جلادان را فرا کرده‌ای. اگر مرا بکشند، من از تو خونبها می‌خواهم نه از ایشان.^{۱۰}

- دیوانه‌ای از حق کرباس می‌خواست. خطاب آمد که کرباس برای کفنت می‌دهند:

زبان بگشاد آن مجنون مضطر

که من دانم ترا ای بنده پرور

که تا اول نمیرد مرد عاجز

تو ندھی هیچ کرباسیش هرگز

بباید مرد اول مفلس و عور

که تا کرباس یابد از تو در گور.^{۱۱}

۲- بی پروا سخن گفتن در مقابل مناصب و مسائل مذهبی

- دیوانه‌ای به نماز جمعه رفت. امام جمعه در الحمد بود که دیوانه بانگ گاو کرد. از او پرسیدند: «چرا چنین کردی؟» دیوانه گفت:

او در نماز گاو می‌خرد و من هم بانگ گاو کردم. شخصی از امام جمعه سؤال کرد. جواب داد: در جایی دور دست ملکی دارم وقتی الحمد می‌خواندم به یاد گاو افتادم. چون گاوی نداشتم فکر کردم

گاوی بخرم، در همین حال از پشت سرم بانگ گاو شنیدم.^{۱۲}

- دیوانه‌ای می‌پرسد: آمین یعنی چه؟ می‌گویند: یعنی آنچه امام می‌خواهد همان شود. دیوانه گفت آنچه امام بخواد نمی‌شود.

آنچه خدا بخواد می‌شود.^{۱۳}

۳- بی پروا سخن گفتن با امرا و شاهان

پهلول به هارون می‌گوید: مال تو، مال مردمان است. مال مردم را به مردم بازده.^{۱۴} - دیوانه‌ای با دیدن سلطان محمود چشمش را می‌بندد و می‌گوید: خودبینی و غیربینی در طریقت روا نیست.^{۱۵}

۴- نکوهش اهل زمانه

- به دیوانه خاموشی می‌گویند: چرا حرفی نمی‌زنی؟ می‌گوید: کسی را نمی‌بینم.^{۱۶}

- پهلول با چوب بر گورها می‌زد می‌گفت: اینها یک مشت کذاب بودند.^{۱۷}

- یکی از گستاخان درگاه آرزو می‌کرد طوفان بیاید و خلق را برباید؛ و می‌گفت: خلق پروای حق ندارند.^{۱۸}

۵- ایراد سخنان حکیمانه

- دیوانه‌ای می‌گفت: جهان چون شطرنج است.^{۱۹}

- دیوانه‌ای می‌گفت: جهان چون لوح کودکان است که گاه نقشی بر آن می‌گمارند و گاه می‌زدایند.^{۲۰}

استفاده از شخصیت‌های مقابل^{۲۱} در الهی نامه

شخصیت مقابل شخصیتی است که در مقابل شخصیت اصلی یا شخصیت مخالف قرار می‌گیرد تا خصوصیات شخصیت اصلی یا مخالفت را بهتر نشان دهد.^{۲۲}

در تعدادی از حکایتهای الهی نامه، فردی نامعلوم، در مقابل شخصیت‌های مختلف قرار می‌گیرد و با پرسشهای خود آنان را به حرف می‌آورد. سلطان محمود از جمله شخصیت‌های مقابل در الهی نامه است.

سلطان محمود در زمان خود بسیار مقتدر و مجاهد بود. او که به دلایل متعدد و به بهانه جهاد با کافران به هند لشکر می‌کشید، نظر مردمان را جلب کرده بود. او را مؤمنی مجاهد و با ایمان می‌دانستند. بعد از مرگ هم چون قهرمانی اسطوره‌ای شناخته شد و حتی به عنوان قهرمانی بزرگ، در آثار عرفانی راه پیدا کرد.

در آثار عطار، سلطان محمود حضور چشمگیری دارد. سلطان محمود در بیست و پنج حکایت از حکایات الهی نامه حضور دارد. در نگاه اول او را صاحب شخصیتی در حد یک قهرمان می‌بینیم، اما در نگاه دقیق‌تر درمی‌یابیم که وی پیوسته در معرض تذکر است و این شایسته یک قهرمان نیست. در الفاظ از او تعریف می‌شود و او را از بزرگان می‌بینیم، اما در کردار و اعمال هنری ندارد. او شخصیتی منفعل است که به عنوان شخصیت مقابل ظاهر می‌شود:

- در یکی از حکایات، جوانی نمک‌فروش عاشق ایاز می‌گردد. سلطان از رقیب خویش می‌خواهد تا از عشق خود دست بردارد. نمک‌فروش می‌گوید:

تو چون دیگری پرآلاتی ز شاهی

ولیکن بی‌نمک چندان که خواهی

چو من دارم نمک بر من چه تازی

به عشق بی‌نمک چندان چه تازی

تو مال و ملک و زر و زور داری

نمک باید چو من گر شور داری^{۲۳}

- روزی محمود با سپاهیانش از کنار درویشی می‌گذشت. به درویش سلام کرد. درویش علیکی گفت و گذشت. سلطان گفت: درویش مبتکر را ببینید. درویش گفت:

ندیدم چون تو در عالم گدایی

که خالی نیست از ظلم تو جایی

که جو جو نیم‌جو بر هر سرایی

نوشتند از بی چون تو گدایی

ندیدم هیچ بازار و دکانی

که از ظلمت نبود آنجا فغانی

کنون گر بینش چشمت تمامست

ز ما هر دو گدا بنگر کدامست^{۲۴}

- روزی سلطان محمود از بیابان می‌گذشت، پیرمردی را دید که درمنه می‌کشید. به او گفت: نام تو چیست؟ گفت: همانم توام. نام من

ندیدم چون تو در عالم گدایی

که خالی نیست از ظلم تو جایی

که جو جو نیم‌جو بر هر سرایی

نوشتند از بی چون تو گدایی

ندیدم هیچ بازار و دکانی

که از ظلمت نبود آنجا فغانی

کنون گر بینش چشمت تمامست

ز ما هر دو گدا بنگر کدامست^{۲۴}

نیز محمود است. سلطان گفت: تفاوت ما بسیار است. پیرمرد گفت:

جوابش داد پیر و گفت ای شاه
همی چون هر دو برخیزیم از راه
رویم اول دو گز زینجا فروتر
شویم آنکه به محمودی برابر^{۳۵}

در دوازده حکایت از الهی‌نامه، سلطان محمود را در کنار ایاز می‌بینیم. در این حکایات، ایاز قهرمان اصلی است. با آنکه ایاز معشوق سلطان محمود است، نمی‌توان مرز عاشقی و معشوقی را میان آن دو مشخص کرد. ایاز معشوق است، ولی بر سنگ پای سلطان محمود رشک می‌برد^{۳۶} و آرزویش این است، که نشانه تیر شاه شود.^{۳۷} با توجه به حکایات فوق، نمی‌توان پذیرفت که سلطان محمود، پهلوانی با عشق حقیقی است: «شیخ از این مرد که زندگانی واقعیش هرگز پستدیده خردمندان نتوان بود، پهلوانی نمودار عشق حقیقی و عواطف آسمانی ساخته و او را به صفات عالی ستوده است^{۳۸}».

حکایات زیر نشان می‌دهد که سلطان محمود تنها شخصیتی مقابل است که در برابر پیرزن (نماد دانایی) ظاهر می‌شود و به هیچ‌وجه «پهلوانی نمودار عشق حقیقی» نیست:

– روزی سلطان محمود با سپاهیان در حال گذر بود. پیرزنی، برای دادخواهی، به پیش او آمد. سلطان التفاتی نکرد و گذشت. همان شب، سلطان در خواب دید، که در گردابی افتاده است و در اوج سختی با عصای پیرزن از قعر گرداب، نجات پیدا کرد. به دنبال این خواب، سلطان، پیرزن را به سوی خود فراخواند و عذرخواهی کرد.^{۳۹} در حکایت دیگری، نیز، پیرزنی در برابر سلطان محمود قرار می‌گیرد. روزی پیرزنی ملک^{۴۰} می‌جوشاند. سلطان یا دیدن پیرزن از او پرسید: آیا به من هم از این ملک می‌دهی؟ پیرزن جواب داد: هرگز! من ملک خود به ملک تو نمی‌فروشم.^{۴۱}

مجنون و رندانه گویبهای او

مجنون در آثار عرفانی، از جمله در آثار عطار، شخصیتی بارز است. او نیز چون دیگر مجانین عقلا، با کلام خود، دری از حکمت و حیرت بر مخاطب می‌گشاید. در الهی‌نامه، از مجنون عملی نمی‌بینیم؛ بلکه سخنان حکیمانه او را می‌شنویم. عطار در پردازش این شخصیت، بر عنصر کلام و گفتگو کار کرده است.

– به مجنون گفتند: لیلی مرد. گفت: الحمدلله. گفتند: چرا چنین می‌گویی؟ گفت: من بهره‌ای از روی ماه او نبردم؛ همان بهتر که هیچ بدخواهی او را نبیند.^{۴۲}

– از مجنون پرسیدند: لیلی را چقدر دوست داری؟ گفت: به عرش و فرش قسم که او را دوست داشته باشم. گفتند: پس چرا میان خاک و خونی؟ گفت: آخر مجنون لیلی و لیلی مجنون است.^{۴۳} کلام مجنون در اکثر حکایات با آرایه‌هایی چون تناقض، حس تعلیل، تجاهل العارف و استخدام همراه است.

ابلیس در آثار عرفانی و الهی‌نامه

در الهی‌نامه، ابلیس با چهره‌ای مظلوم ظاهر می‌شود؛ زیرا اسیر

قضا و قدر الهی است. در یکی از حکایات، ابلیس سخت گریان است و می‌گوید: به این سبب می‌گریم که گلیم بختم سیاه است. خلق حق را طاعت نمی‌کنند و گناه آن را در گردن من می‌اندازند.^{۴۴}

– در حکایتی دیگر از ابلیس می‌پرسند: چرا لعنت حق را در جان جای دادی؟ می‌گوید: لعنت تیر شاهست. ولی تیرانداز ابتدا نظر می‌کند بعد تیر می‌اندازد. تو که از تیر خبر داری، به نظر خداوندی هم توجه کن.^{۴۵} – ابلیس در جواب موسی(ع) که پرسید: چرا پیش آدم سجده نکردی؟ گفت: خدا چنین خواست.^{۴۶}

– شبلی، ابلیس را در طواف کعبه می‌بیند. می‌پرسد: تو که اسلام نداری، چرا همراه این جماعت می‌گردی؟ ابلیس جواب می‌دهد: من که بی‌علتی مردود شدم، شاید بی‌علتی نیز، به درگاه حق خوانده شوم.^{۴۷}

به اختصار می‌توان گفت: که در الهی‌نامه، حضور ابلیس، بر اساس این چند فرض استوار است:

الف) ابلیس در سجده نکردن پیش آدم مقصر نبود، بلکه قضای خدا چنین بود.

ب) ابلیس از کرده‌اش ناراحت و گریان است (البته فرض دوم با فرض اول متناقض است زیرا بی‌گناهی باعث ناراحتی نیست).

ج) ابلیس امید بخشش دارد.

یادداشت‌ها:

- ۱- میرصادقی، جمال و میمنت: واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی، صص ۱۷۶-۱۷۵.
- ۲- براهنی، رضا: قصه‌نویسی، ص ۲۴۲.
- ۳- میرصادقی، جمال: عناصر داستان، ص ۳۴.
- ۴- احمدی، بابک: چهار گزارش از تذکرةالاولیاء عطار، ص ۱۵۴.
- ۵- صنعتی‌نیا، فاطمه: مأخذ قصص و تمثیلات مثنویهای عطار نیشابوری، ص ۱۵.
- ۶- ریتز، هلموت: دریای جان، جلد اول، ص ۴.
- ۷- عطار نیشابوری، فریدالدین: الهی‌نامه. تصحیح فواد روحانی، ص ۹۳.
- ۸- الهی‌نامه، ص ۱۲۵.
- ۹- همان، ص ۱۴۵.
- ۱۰- پیشین، ص ۱۴۹.
- ۱۱- همان، ص ۱۱۸.
- ۱۲- پیشین، ص ۸۰.
- ۱۳- همان، ص ۱۱۵.
- ۱۴- پیشین، ص ۲۰۹.
- ۱۵- همان، ص ۱۸۴.
- ۱۶- پیشین، ص ۹۸.
- ۱۷- همان، ص ۱۱۵.
- ۱۸- پیشین، ص ۱۴۹.
- ۱۹- همان، ص ۲۱۵.
- ۲۰- پیشین، ص ۲۱۶.

Foil

- ۲۲- میرصادقی، جمال و میمنت: واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی ص ۱۸۲.
- ۲۳- الهی‌نامه، ص ۱۹۳.
- ۲۴- الهی‌نامه، ص ۲۰۲.
- ۲۵- همان، ص ۱۹۸.
- ۲۶- پیشین، ص ۲۷۵.
- ۲۷- همان، ص ۲۵۲.
- ۲۸- اشرف‌زاده، رضا: تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری، ص ۳۶.
- ۲۹- الهی‌نامه، ص ۱۱۲.

- ۳۰- ملکه خنجر، گیاهی است که دانه‌های آن به مقدار یک نخود است و در غلافی جای دارد. سبز آن را خام می‌خورند و رسیده و خشک‌شده آن را می‌پزند و می‌خورند. (فرهنگ معین)
- ۳۱- الهی‌نامه، ص ۱۹۶.
- ۳۲- همان، ص ۱۰۹.
- ۳۳- پیشین، ص ۲۸۱.
- ۳۴- همان، ص ۱۰۴.
- ۳۵- پیشین، ص ۱۰۹.
- ۳۶- همان، ص ۱۱۱.
- ۳۷- پیشین، ص ۲۹۴.

منابع:

- ۱- احمدی، بابک: چهار گزارش از تذکرةالاولیاء عطار، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۹.
- ۲- اشرف‌زاده، رضا: تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۳.
- ۳- براهنی، رضا: قصه‌نویسی، چاپ سوم، تهران: نشر نو، ۱۳۶۲.
- ۴- ریتز، هلموت: دریای جان، ترجمه عباس زریاب خویی و مهر آفاق بایبوردی، چاپ دوم، تهران: انتشارات الهدی، ۱۳۷۷.
- ۵- صنعتی‌نیا، فاطمه: مأخذ قصص و تمثیلات مثنویهای عطار نیشابوری، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۶۹.
- ۶- عطار، فریدالدین: الهی‌نامه، تصحیح فواد روحانی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۷۶.
- ۷- میرصادقی، جمال: عناصر داستان، چاپ سوم، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۷۶.
- ۸- میرصادقی، جمال و میرصادقی، میمنت: واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی، تهران: کتاب مهناز، ۱۳۷۷.